

تربیت و عمارت: آموزش معماری با تأمل در مفهوم «فرهنگ» نزد قدما

الناز نجار نجفی^۱

چکیده: امروزه، به تربیت در هر ساحتی از علم و فن به طریقی نگریده و بر مبنای هر نگاه، روشهایی برای آموزش انسانها در آن ساحت پی گرفته می‌شود. معماری نیز از این قاعده مستثنا نیست؛ بحثها و نظریات متنوع و گاه مختلفی در تربیت معماران مطرح است. در این میانه، دغدغه هویت و فرهنگ در معماری ایرانی نیز پررنگ شده است و آنانی که معماری را فرع بر فرهنگ می‌دانند، معتقدند که برای رسیدن به معماری مطلوب باید فرهنگ را به آموزش معماری و تربیت معماران وارد کرد. اقسام دیدگاههای تربیتی با رویکرد فرهنگی به معماری، علی‌رغم تفاوت‌هایشان، در موضوعی مشترک‌اند و آن اینکه معمولاً ماهیت فرهنگ، تربیت و معماری را به وضوح روشن نمی‌کنند! همین موضوع به سوءتفاهمها دامن می‌زند و سبب می‌شود روز به روز بیشتر بین این مفاهیم فاصله افتد تا جایی که آشتی دادن آنها به سادگی میسر نشود. این درحالی است که تلقی قدما از فرهنگ و تربیت از یک سو و ساختن و آبادان کردن از سوی دیگر، نشان می‌دهد که روزگاری این معانی چنان در هم تنیده بودند که میانشان جدایی نبود. پیشینیان از «فرهنگ»، «تربیت» و «عمارت» مرادی داشتند که با آنچه امروزه با همین اسامی می‌خوانیم، شباهتها و تفاوت‌های ظریفی دارد. روشن شدن استنباط و تلقی حقیقی آنان از این مفاهیم ما را به گنجینه‌ای از رویکردها و ارزشهایی رهنمون می‌کند که به دست فراموشی سپرده‌ایم و همین نسیان به بسیاری از گرفتاریها و مسائل امروزمون در فهم معماری و آموزش آن منجر شده است. بدین منظور، از فرهنگ می‌آغازیم، همان مفهومی که معماری را پرتوی از آن می‌دانیم.

واژه‌های کلیدی: فرهنگ، تربیت، پرورش، عمارت، صنعت، اهلیت.

۱. دانشجوی دکتری معماری، دانشکده معماری و شهرسازی دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران. El_Najafi@sbu.ac.ir

(دریافت مقاله: ۱۳۹۱/۲/۱۸)

(پذیرش مقاله: ۱۳۹۱/۸/۲)

۱. مقدمه

کاربرد واژه فرهنگ در شعر و ادبیات فارسی قدمتی کهن دارد؛ این واژه گاه در معنای ادب، دانش و بزرگی و گاه در معنای هنر و خرد به کار رفته است، گویی تلقی از فرهنگ ورای اینها و در عین حال، جامع همه این معانی بوده است. در چند سده اخیر، این واژه از یادها رفته بود و فقط نامی شده بود برای کتابهایی که در خصوص لغت فارسی تدوین می‌شد تا اینکه در اوایل سده اخیر واژه فرهنگ به معنای آموزش، پرورش و تأدیب به کار رفت^۱ [۲۰].

امروزه، از واژه فرهنگ معانی متفاوتی استنباط می‌کنیم؛ فرهنگ را هم در معنای آموزش و تربیت به کار می‌بریم و هم در معنای نظام درهم بافته‌ای از خلق و خو و آداب و رسوم مشترکی که مردم ساکن در یک قلمرو در آن مشترک‌اند. چنین مردمانی به ساختن و تصنیف آثاری می‌پردازند، آثاری چون ادبیات، شعر، معماری، موسیقی و ... که همه این آثار نیز رنگ و بوی مشترکی دارند، چرا که مظاهر متفاوت یک فرهنگ‌اند و از یک جا نشئت گرفته‌اند و به انواع این محصولات نیز آثار فرهنگی و روند پدید آوردن آنها را فعالیت فرهنگی می‌گوییم. امروزه، «فرهنگ» را در معنای «آداب» نیز به کار می‌بریم؛ فرهنگ آپارتمان‌نشینی، فرهنگ رانندگی و ... همه گویای این تلقی از معنای فرهنگ است. هر چند به نظر می‌آید که ادب، خلق و خو، تربیت، معماری و ... چندان به هم مرتبط نیستند و این اقسام معانی متشکلت دارند، ولی تأمل در تلقی حقیقی گذشتگان از واژه «فرهنگ» روشن خواهد کرد که فصل اشتراک ظریف همه این انواع معانی در استنباطی واحد است که امروزه، کمی مهجور و فراموش شده است.

دور نیست که عمده تلقی امروزین ما از واژه «فرهنگ» و تعاریف آن ناشی از برابر نهادن آن با واژه ادوکات^۲ و سپس، کولتور^۳ بوده باشد و به این طریق دخل و تصرفی در معنای اصیل آن ایجاد شده باشد.^۴ [۳]. هرچند ادوکات و کولتور نیز در زبانهای امروزین غربی از معنای سرچشمه لاتینی خود مهجورند، مختصر تأملی در معنای اصیل این واژگان نیز ممکن است ما را برای رسیدن به درک

۱. لفظ «فرهنگ» مدتی از زبان فارسی مهجور ماند تا اینکه در سده اخیر و بنا به الزامات جدید به کار گرفته شد. البته، واژه «فرهنگستان» کمی پیش از کلمه «فرهنگ» در سال ۱۳۱۴ خورشیدی دوباره به کار برده شد. «فرهنگستان» در پهلوی به معنای «آموزشگاه» بود.

2. Educate

3. Culture

۴. دهخدا معادل لاتین واژه فرهنگ را ادوکات یا ادوره می‌داند که برابر با «کشیدن» یا «تعلیم و تربیت» است (دهخدا، ذیل «فرهنگ»). این معانی دستکم تا دهه سی از سده اخیر شمسی در فارسی نیز بسیار رایج بود تا جایی که وزارت معارف به وزارت فرهنگ تغییر نام یافت. در همین دوره آنان که به نوعی با آموزش و پرورش سروکار داشتند، فرهنگی خوانده می‌شدند (دهخدا، ذیل «فرهنگی»). احمد کسروی نیز در کتاب فرهنگ چیست که مربوط به همین دوران است، مرادش از فرهنگ بیش از هر چیز تعلیم و تربیت رسمی است.

حقیقی از واژه فارسی راهنما شود. بدین منظور، از معنای لفظ در فارسی و معادل‌های غربی آن آغاز خواهیم کرد.

۲. «فرهنگ» در لغت

"فرهنگ [فَ هَ] (ا) (از: فر، پیشوند + هنگ از ریشه تُنگ) اوستایی به معنای کشیدن و فرهنگن و نیز فرهنگ هر دو مطابق با ادوکات ا و ادوره ا در لاتین است که به معنای کشیدن و نیز تعلیم و تربیت است (حاشیه برهان چ معین). فرهنگ به معنی فرهنگ است که علم و دانش و ادب باشد (برهان).

آموزش و پرورش. تعلیم و تربیت. شاخ درختی را نیز گویند که در زمین خوابانیده و سپس از جای دیگر سربرآورند (برهان) و آن شاخه را در جای دیگر نهال کنند. فرهنگ. فرهنگ. فرهنگ کشیدن کاریز آب را نیز گفته‌اند.

دهن فرهنگ جایی را می‌گویند که از کاریز آب به روی زمین آید (برهان). فرنج. رجوع به فرنج شود. ا بزرگی و سنجیدگی. (برهان)^۱.

«فرهنگ» در لغت از ترکیب پیشوند «فر»^۲ + «آهختن»^۳ است، به معنای «فرآوردن»^۴ یا «بالا کشیدن» یا «بیرون آوردن» [۲] که در تداول معنای علم و دانش، ادب، آموزش و پرورش^۵ و تعلیم و تربیت یافته و گویا در زراعت نیز متداول بوده است. واژه‌های سربرآوردن، حفر قنات، زراعت و ... به ظاهر متشبهت و بی‌ارتباط با تربیت می‌نمایند. معنای تربیتی فرهنگ امروزه بیش از معانی دیگر به ذهن نزدیک است. اگر برای فهم تلقی حقیقی قدما از فرهنگ که جامع همه این معانی است، محل عزیمت را معنای تربیت قرار دهیم، آن‌گاه نخستین پرسش از مناسبت میان «فرهنگ» و تربیت

۱. دهخدا، ذیل «فرهنگ».

۲. فر [ف/ه] [پیشوند] پیشوند است بمعنی پیش، جلو، بسوی جلو، و غیره، چنانکه در کلمات فرخجسته، فرسوده، فرمان. در پارسی باستان و اوستا فر... (دهخدا، ذیل «فر»).

۳. آهختن [ه ت] [مص] آهیختن. آختن. لنجیدن. آهنجیدن. کشیدن. برکشیدن بیرون کردن، بیرون آوردن، برآوردن، بیرون کشیدن ... (دهخدا، ذیل «آهختن»).

۴. فرآوردن [ف و] [مص مرکب] فرآوردن. حاصل کردن. ساختن. (دهخدا، ذیل «فرآوردن»).

۵. انتخاب فرهنگ به عنوان مابه‌ازای فارسی لغت ادوره یا ادوک لاتینی انتخابی دقیق بود. ادوک خود ترکیب ادوک است؛ پیشوند ا در لاتینی معنای خارج یا بیرون را می‌دهد که با «فر» قرابت دارد و دوک نیز هدایت کردن و کشیدن است که بی‌شبهت به معنای «هنگ» نیست.

edūcō- cere -ctum, tr. (EX+duco): to lead or bring out (person, etc.)... , to cause (a thing) to come out, draw out, extract... . (See: Oxford latin dictionary, 1968, "edūcō").

dūcō: -cere -ctum, tr. 1. To cause to go along with one, lead, conduct, take... 2. To lead (animals), to drive (vehicles), bring (water to a place)... (See: Oxford Latin dictionary, 1968, "dūcō").

۲۰ تربیت و عمارت: آموزش معماری با تأمل در مفهوم «فرهنگ» نزد قدما

خواهد بود؛ چه مناسبتی میان تربیت از یک سو و بیرون آوردن، شاخ درخت بیرون زده از زمین و حفر قنات از سوی دیگر، وجود دارد؟

۳. فرهنگ و تربیت

در لغتنامه دهخدا ذیل واژه «تربیت» چنین آمده است: «تربیت: پروردن»^۱.

پروردن و پرورش همان حلقه واسطی است که گویا نبات و انسان در آن مشترک‌اند؛ پرورش هم برای گیاهان و هم برای انسان به کار می‌رود و از این رو، فرهنگ هم به معنای تربیت انسان و هم کشت و زرع است.^۲ زراعت به عمل آوردن تخم است؛ با زراعت نباتی از خاک سر بر می‌آورد و دانه «پرورده» می‌شود.

"فراش باد صبا را گفته تا فرش زمردین بگسترد و دایه ابر بهاری را فرموده تا نبات نبات در مهد زمین بیورود و درختان را به خلعت نوروزی قبای سبز ورق در بر کرده و اطفال شاخ را به قدوم موسم ربیع کلاه شکوفه بر سر نهاده، عصاره نالی به قدرت او شهد فایق شده و تخم خرمایی به تربیتش نخل باسق گشته."^۳

با پروردن است که دانه از خاک بیرون می‌آید و درختی بزرگ می‌شود. پس «پروردن» نیز همان «فرهنگ»^۴ یا «بیرون کشیدن» و «فراآوردن» است. ولی «پروردن» و «زراعت» هر نوع بیرون کشیدنی نیست و حایز کیفیتی است؛ در زراعت بیرون آوردن به واسطه مراقبت و پرستاری^۵ مد نظر

۱. دهخدا، ذیل «تربیت».

2. Culture directly from L. cultura. (See: <http://www.etymonline.com>).

Cultūra ~ae, f. [colo+-VRA] N.B.: agri~asts. 1. The tilling or cultivation (of land)... 2. The training or improvement of the faculties). 3. Care (of a monument), Upkeep. 4. The cultivation of the acquaintance (of a person). 5. The observance (of religious rites). (See: Oxford Latin dictionary, 1968, "cultūra").

کولتور لاتینی نیز در اصل بر زراعت و پروردن گیاهان دلالت می‌کرده است و از زمانی به بعد به معنای پرورش انسانی از طریق تعلیم و سپس عادات و خلق و خوی جمعی به کار رفته است. این مشابه همان سیری است که «فرهنگ» فارسی نیز طی کرده است؛ در ابتدا نوع خاصی از زراعت و پرورش گیاه بوده و آنگاه به عنوان صفتی انسانی به کار رفته است.

۳. سعدی، گلستان، دیباچه، ص ۴.

۴. پروردن [پ ر و د ن] (مص) پروراندن. پروریدن. پروراندن. پرورش کردن. پرورش دادن. تنبیت. تربیت کردن. رب. تربیت. (تاج المصادر بیهقی). تریح. (تاج المصادر). تأدیب. تعلیم کردن. آموختن. فرهنگیدن. بزرگ کردن. بار آوردن (دهخدا، ذیل «پروردن»).

۵. تأمل در این واژه وجه دیگری از شباهت کولتور لاتینی و پروردن و مراقبت فارسی را روشن می‌کند. در «پرستاری» هم «پرستیدن» و هم «مراقبت» (پروردن) وجود دارد. در ابتدا «پرستیدن» مستتر در این واژه کمی پرش‌انگیز است و این درحالی است

است. در این معنا زراعت نوعی پروردن یا مراقبت، تیمار و پرستاری کردن است. «زیر بوته رشد کردن» و به‌خودی خود سر از خاک برآوردن زراعت نیست، چرا که در آن معنای پروردن و مراقبت مستتر نیست. پس تربیت هم در خود معنای فرآوردن به همراه پرستاری و مراقبت را دارد. اکنون این پرسش محل طرح دارد که در تربیت انسان چه چیز فرآورده و پرورده می‌شود؟

چون بود اصل گوهری قابل/ تربیت را در او اثر باشد
هیچ صیقل نکو نداند کرد/ آهنی را که بدگهر باشد^۱

در تلقی قدما در وجود هر انسان گوهری هست که باید صیقل خورد و «به منصه ظهور برسد». این قوه یا گوهر یا جوهر را بعضی همان «ذات» یا «نفس» یا «روان» گفته‌اند و همه آن صفات پوشیده‌ای از آدمی است که باید ظاهر شود و این همان فرهنگ است.^۲ به منصه ظهور رساندن و «از قوه به فعل آوردن» گوهر نفس امری خودبخودی نیست و به همین دلیل، «صیقل دادن» تمثیل مناسبی برای تربیت نفس آدمی است. تأثیر «صیقل دادن» بر گوهر تأثیری تدریجی است، نه یکباره و دفعی. الفاظ «تربیت» و «پروردن» و «مراقبت» هم متضمن معنای مرور زمان است و از همین روست که قدما به تربیت آدمی از دوران کودکی بسیار سفارش کرده‌اند:

هر که در خریدش ادب نکنند/ در بزرگی فلاح ازو برخاست^۳

که یکی از معانی ریشه کولتور در لاتینی؛ یعنی کولو، «پرستیدن» است و واژه کالت در انگلیسی که به معنی پرستش است از همین جا آمده است:

Colō 1. To live in, inhabit (a town, district, etc.), to have one's habitation, live. 2. (Of gods) to live, dwell in (a place, usu. By virtue of being worshipped there and thought of as giving protection, etc.). 3. To till, cultivate, farm (land). To grow, cultivate (fruit, crops, etc). to keep, breed (animals, etc). 4. To look after, keep going, tend (things). ~ere uitam (aeuum), to live one's life (in a specified way, esp. in its material aspects)... 6. To make the object of religious observances, etc, worship... (See: Oxford Latin dictionary, 1968, "colō").

۱. سعدی، گلستان، «در تأثیر تربیت».

۲. در برهان قاطع معانی گوهر این است: «گوهر: بر وزن جوهر، به معنی مروارید است و مطلق جواهر را نیز گفته‌اند، و به معنی اصل و نژاد و فرزند باشد و به معنی ذات هم آمده است چه هرگاه گوهری گویند مراد از آن ذاتی باشد. و به معنی سرنهبانی و صفات پوشیده که ظاهر شود. و عقل و فرهنگ هم هست.» پس گوهر به معنی صفاتی از آدمی است که پوشیده است و باید ظاهر شود و هم فرهنگ و عقل. برهان قاطع، ذیل «گوهر».

۳. سعدی، گلستان، در تأثیر تربیت.

۲۲ تربیت و عمارت: آموزش معماری با تأمل در مفهوم «فرهنگ» نزد قدما

از همین جا می‌توان فهمید که چرا فرهنگ در فارسی مدت‌ها به معنای تربیت و پرورش به کار رفته است.^۱

نه تنها صیقل دادن سنگ برای رسیدن به لعل مستتر در درون آن از اقسام فرهنگ است، بلکه اصلاً تشخیص سنگ اصلی یا سنگی که حامل لعل است و قوه لعل شدن را دارد، خود از قبیل فرهیختگی است:

که ای استاد عالم، مرد فرهنگ/ غلط گفتمی که باشد لعل در سنگ^۲

پس این معنا را نیز می‌توان در تلقی قدما از فرهنگ و فرهختن لحاظ کرد: آن که فرهیخته است، گوهر نفسش به واسطه تربیت و پروردن به منصفه ظهور رسیده است. همین مرد فرهنگ یا نفس فرهیخته است که می‌تواند با فراست وجود قوه‌ای در چیزی مثلاً لعلی در کان را تشخیص دهد و آن را آرام آرام به منصفه ظهور برساند.

تا اینجا تلقی قدما از «فرهنگ» را به کمک دو مترادف آن؛ یعنی زراعت و تربیت بررسی کردیم. با دقت در دیگر معانی فرهنگ در زبان فارسی می‌توان وجوه دیگری از این معنا را نشان داد. در لغتنامه دهخدا معنای دیگر فرهنگ «کاریز آب» است که تأمل در آن روشنگرست.

به میله‌ای از قنات که آب از آن بیرون می‌آید و بر روی زمین جاری می‌شود «دهن فرهنگ» گویند. آب تا پیش از این در دل زمین بود و بدین طریق بیرون می‌آید و هویدا می‌شود؛ اما چرا این اصطلاح فرهنگ مختص حفر قنات است و نه چاه؟ هویدا شدن آب توسط قنات نیز یکباره و با حفر فقط یک میله چاه نیست، بلکه آن هم امری تدریجی است؛ کاریز مجموعه میله‌هایی است که گوهر آب نهفته در دل زمین را کم‌کم از اعماق زمین به روی زمین می‌آورد و به منصفه ظهور می‌رساند و گویی در آن هم نوعی بارآوردن و پروردن به مرور زمان نهفته است. بدین ترتیب، می‌بینیم که چطور همه معانی به ظاهر متمایز فرهنگ زیر سایه یک معنای اصلی که همان «فرا آوردن» یا «پروردن»، «به منصفه ظهور رساندن» یا «تربیت» است، جمع می‌شوند.

معنای کاریز که ذیل واژه فرهنگ است، ما را به صرافت می‌اندازد که شاید در مظاهر دیگر «آبادانی» بجز کاریز نیز بتوانیم این معنا را بیابیم.^۳ اگر بتوانیم مناسبت ساختن در معنای عام و

۱. «حق هیرید بر آن کس که او را چیزی آموخته باشد بیشتر است که حق پدر و مادر بر فرزند، چه پدر و مادر تن بیورند و هیرید روان چنان که روان از تن بهترست و همچنان هیرید که فرهنگ آموزد روان پرورد و از نیک و بد آگاه کند ببین تا آن که تن پرورد چند بهترست». کیا، فرهنگ، ص ۷۷.

۲. نظامی (در: دهخدا، ذیل «فرهنگ»).

۳. آنچه نویدبخش نتیجه است مضمهر بودن معنای مسکن گزیدن (colo) در کولتور است. واژه کولتور طیف معنایی گسترده‌ای داشته است؛ مسکن گزیدن، کشت کردن، حراست کردن، پرستش کردن. پس بعید نیست بتوان در «فرهنگ» نیز نام و نشانی از آبادی و عمارت یافت.

فرهنگ یا تربیت را روشن کنیم، آن‌گاه توانسته‌ایم آموزش معماری یا تربیت معمارانه را در فرهنگ خودمان از زاویه جدیدی بنگریم؛ زاویه‌ای که در آن خود تربیت نیز از اقسام ساختن است.

۴. فرهنگ و عمارت

"ساختن [ت] [مص] بناء. بناکردن. عمارت. عمارت کردن. برآوردن. پی افکندن. بن افکندن. بنیان || درست کردن. تصنیع. صنع. به عمل آوردن^۱ ...
عمارت کردن [ع / ع / رَکَدَ] (مص مرکب) بنا کردن. (ناظم الاطباء). ساختن. برآوردن ... || آبادان کردن (زمین). مرادف کود دادن زمین. عمل آوردن (زمین) ... (فلاح‌نامه)^۲
آباد (ص) (از پهلوی آپاتان، شاید مرکب از آو+پاته) عامر. عامره. معمور. معموره. مزروع. آبادان. مسکون ..."^۳

آباد از «آو» + «پاته» آمده که «آو» به معنی آب است^۴ و «پاتا» یا «پاته» مشتق از «پا(ی)» به معنی «پائیده شده» است.^۵ «پا(ی)» به معنی «پاییدن» است و می‌دانیم که معنای مهم پاییدن یا پائیدن، حراست کردن و مراقب بودن است.^۶

پس در لفظ «ساختن» برآوردن و به عمل آوردن مستتر است و در عمارت و آبادان کردن نیز برآوردن و حراست کردن^۷ [۴]. بعد از این قصد داریم مصادیقی از تلقی اصیل و کهن در ساختن؛

۱. دهخدا، ذیل «ساختن».

۲. دهخدا، ذیل «عمارت کردن».

۳. دهخدا، ذیل «آباد».

۴. دهخدا، ذیل «آب».

۵. فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی، ذیل «آباد».

۶. دهخدا، ذیل «پائیدن».

۷. باوئن (bauen) مترادف «بنا کردن» در زبان آلمانی کهن، بجز «ساختن»، معانی «سکونت کردن»، «مقیم بودن»، «مراقبت کردن»، «کشت کردن» و «پرورش دادن» را مستتر دارد. بنا کردن با این معانی به مفهوم مراقبت کردن است؛ نظارت کردن بر رشد و نمو چیزهایی که مطابق با آنچه در دل خود پنهان دارند به بار می‌نشینند و می‌رسند. بنا کردن به معنای قدیم خود، یعنی محافظت کردن و مراقبت کردن به هیچ وجه به معنای ساختن و تولید کردن نیست. بنا کردن در معنای امروزی؛ یعنی برافراشتن و نه مراقبت کردن، درحالی که هر دو معنای مراقبت کردن به زبان لاتینی (Cultura, colere) و برافراشتن بنا (aedificare) در لفظ کهن بنا کردن لحاظ شده بود. (هایدگر و دیگران، فلسفه تکنولوژی، ص. ۱۲۳).

واژه بیلدینگ (building) در انگلیسی به معنای ساختن یا بنا کردن نیز روزی معنای «بودن» و «وجود داشتن» و «رشد کردن و پرورش» داشته است؛ یعنی بی‌شبهت به معنای کولتور نبوده است و بلکه در معنای کولتور نیز ملحوظ بوده است؛

Building late O.E. byldan "construct a house," verb form of bold "house," from P.Gmc. *buthlam (cf. O.Fris. bodel "building, house"), from PIE *bhu- "to dwell," from base *bheue- "to be, exist, grow" (see be). Rare in

۲۴ تربیت و عمارت: آموزش معماری با تأمل در مفهوم «فرهنگ» نزد قدما

یعنی پروردن و پاییدن و مراقبت را در متون کهن فارسی بیابیم و این معنای فراموش شده از ساختن را روشن تر کنیم.

۴. ۱. عمارت: به منصه ظهور رساندن گوهر و مغز و فرآوردنش نزد آفتاب

عمارت و ساختن یکی از راههای به منصه ظهور رساندن و فرهختن گوهر و قابلیت نهفته است؛ چنان که ساختن قنات راهی برای بیرون آوردن آب زلال نهفته در دل زمین است؛ این عمل به گشودن رازی سر به مهر یا در آوردن گوهری از گنجینه می ماند و معمار کسی است که این گنجینه را می گشاید.

معمار بنای روزگاران / گنجینه گشای رازداران^۱ [۶ و ۵]

به منصه ظهور رساندن گوهر؛ یعنی کشف و فرآوردنش نزد آفتاب؛ این همان معنایی از فرهختن است که هم در تربیت و هم در عمارتی از نوع کندن کاریز رخ می دهد:

«و نیز آب نهانی در زیرزمین را به دیدار خورشید آوردن و به کشت و ورز و آبادانی و سود و آسایش و خوشی مردمان و ستوران و گاوان و گوسفندان به کار بستن، به نیروی خرد^۲ ممکن است» [۷].

O.E.; in M.E. it won out over more common O.E. timbran. Modern spelling is unexplained. (See: <http://www.etymonline.com>)

لفظ ادیفیکیشن (edification) نیز امروزه در زبان انگلیسی به معنای «ساختن» به کار می رود که آن هم برآمده از معنای ترکیه و تهذیب نفس و خودسازی است.

Edification ... from L. aedificationem (nom. aedificatio) "construction, building," in L.L. "spiritual improvement." (See: <http://www.etymonline.com>).

پس معنای اصیل کولتور یا فرهنگ (پروردن و مراقبت) در اغلب لفظهای سکونت کردن و بنا کردن و ساختمان در زبان لاتینی وجود دارد. این موضوع ما را به سمت جست و جو تلقی ای از فرهنگ در زبان فارسی که در آن بجز تربیت و زراعت، عمارت کردن نیز نهفته است سوق می دهد.

۱. هروی، ارشادالزراعه، ص ۲۸۰.

این شعر توجهی به مرادف بودن «راز» یا «رازیگر» و معمار دارد. «راز» به معنی «مهرترب بنایان» (دهخدا، ذیل «راز»). البته، دهخدا آن را همان «رائز» یا «رایز» اسم فاعلی از مصدر «روز» می داند. «روز» به معنای «آزمودن کسی و آزمودن چیزی است که نزد اوست» (دهخدا، ذیل «روز») در این معنا معمار کسی است که آنچه را نزد چیزهاست یا قوه چیزها را می سنجد و بنابراین، گنجینه گشای رازداران است. از طرفی، برخی راز یا رازیگر را واژه ای از پارسی میانه و پهلوی و به معنای همان بنا یا گلکار دانسته اند. احمد تفضلی در مقاله ای آن را از ریشه اوستایی «راز» به معنای «مرتب کردن» و «منظم کردن» آورده است. (تفضلی، «رازیجر یک لغت کهنه فارسی»، ص ۳۳۸).

۲. یکی از معانی اصلی فرهنگ در ادبیات فارسی «خرد» است (دهخدا، ذیل «فرهنگ»).

«آن خرد که کام ایزدان مینوان (مینوی) را برشناسد، به راستی نیست مگر دین راست و ویژه، که هست دانش می توان که فرهنگ فرهنگان و استادی استادی ها و تخمه همه دانش ها» از: دادستان دینی. (آشوری، تعریفها و مفهوم فرهنگ، ص ۲۶).

گر یابد از تو تربیتی کان خاطرش / خندد ز قدر گوهر نظمش بر آفتاب^۱

در این معنا تربیت کردن و عمارت کردن هر دو در اصل شباهت دارند. هم تربیت و هم عمارت فرایندی است که طی آن مغز چیزها آشکار می‌شود و به ظهور می‌رسد. عمارت کردن نوعی تربیت انسانی است، در کنار تربیت عناصر طبیعی چون باد و خورشید و باران و

لعلی از کان مروت برنیامد سالهاست / تابش خورشید و سعی باد و باران را چه شد^۲
سالها باید که تا یک سنگ اصلی ز آفتاب / لعل گردد در بدخشان یا عقیق اندر یمن
ماهها باید که تا یک پنبه‌دانه زیر خاک / حله گردد شاهدهی را یا شهیدی را کفن^۳

تربیت باد و باران و آفتاب دانه و کان را می‌پرورد و تربیت انسان ماده را می‌پرورد و بنایی از آن برمی‌آورد. این معنا را در قسمتهای بعد با شواهدی بسط می‌دهیم.

۴.۲. عمارت: پروردن مغزی

در سفرنامه ابودلف ماجرای ساخته شدن آتشکده شیز به صورت زیر روایت شده است:
"داستان بنای این شهر این است که هرمز پادشاه ایران خبر یافت نوزاد پسر مقدسی در قریه‌ای به نام بیت‌الحم در بیت المقدس به دنیا می‌آید و قربانی او عطر و روغن زیتون و کندر است. وی یکی از کسان طرف اعتماد خود را با مال فراوان بدانجا فرستاد و به او دستور داد از بیت‌المقدس یک هزار قنطار روغن زیتون با مقدار زیادی کندر همراه خود ببرد و به او گفت چون به بیت‌المقدس رسید، راجع به نوزاد پرسش کند و چنانچه از او خبر یافته هدیه را به مادرش تقدیم کند و به او مژده دهد که فرزندش شخصی شریف و نیکوکار و مشهور و دارای مقامی ارجمند خواهد شد و از وی بخواهد که برای او و کشورش دعا کند. فرستاده پادشاه فرمان او را اجرا کرد و نزد مریم رفت و آنچه همراه برده بود به او تقدیم کرد و از خجستگی فرزندش او را آگاه ساخت و چون خواست از خدمتش بازگردد، [مریم] کیسه‌ای پر از خاک به او داد. گفت: «به ارباب خود بگو این خاک ساختمانی در بر دارد». او

«این نیز ایدون که از فرهنگ نیک خرد نیک بود و از خرد نیک خوی نیک بود ... و این نیز ایدون که از فرهنگ بد خرد بد و از خرد بد خوی بد». از: دینکرد. (آشوری، تعریفها و مفهوم فرهنگ، ص. ۲۶).

۱. خاقانی شروانی (در: دهخدا، ذیل «تربیت»).

۲. حافظ

۳. سنایی

کیسه را گرفت و رفت. چون به مکان شیز که در آن زمان بیابانی بایر بود رسید، درگذشت. او چون در خود احساس مرگ نمود پیش از مردن کیسه خاک را در زمین پنهان کرد. پارسیان معتقدند که وقتی خبر به پادشاه رسید یکی از مردان مورد اعتماد را خواست و به او گفت: «به مکانی که دوست ما مرده است برو و در جایی که کیسه خاک مدفون است آتشکده‌ای بساز». آن مرد گفت: «آن مکان را چگونه بشناسم؟» شاه گفت: «چون بدانجا بروی محل آن بر تو پوشیده نخواهد ماند». وی به آنجا رسید و سرگردان شد و نمی‌دانست چه بکند. چون شب شد و تاریکی همه جا را فرا گرفت روشنایی عظیمی در نزدیکی آن مکان مشاهده نمود. آن گاه دانست که آنجا همان محل مورد نظر است. سپس بدان سو رفت و به دور روشنایی خطی کشید و خوابید. چون صبح شد دستور داد در میان آن خط ساختمانی برپا کنند. این بنا همان آتشکده شیز است [۸]."

در جای‌جای این روایت پروردن و آشکار شدن و از قوه به فعل آمدن قابل ملاحظه است. اول آنکه خاک ساختمانی در برداشته است. قوه ساختمان موجود در کیسه خاک به صورت نمادین با قرار دادن آن در زمین؛ یعنی کاشتن آن و هم مراقبت از آن به واسطه پنهان کردنش در زمین به فعل می‌آید. بنابراین، عمارت آتشکده مسبوق به کاشتن قوه‌ای است که در خاک آن نهفته است و اینکه این قوه پوشیده نمی‌ماند و هم محل آن آشکار می‌شود و هم به واسطه عمارتی فرهیخته می‌شود و این کار با «تشخیص» و راهنمایی پادشاه که در متن معادل «ارباب»^۱ قرار گرفته است، انجام می‌شود. اوست که نماینده خود را می‌فرستد تا مکان خاک کاشته شده را «ببیند» و آن را به آتشکده‌ای تبدیل کند. پس تربیت در معنای یاد شده از عمارت کردن نهفته است و وجه دیگری از قرابت تربیت و معماری را آشکار می‌کند.

۳.۴. عمارت: پاییدن و مراقبت از تخم یا قوه‌ای برای زایش

"ورجمکرد در ایرانویج زیر زمین ساخته شده است و همه‌گونه تخم از همه آفریدگان اورمزدخدا از مردم و ستور و گوسفند و پرنده، هرچه بهتر و گزیده‌تر است، بدانجا برده شده است و هر چهل سال از هر زنی و مردی که آنجا هستند فرزندی زاده شود و زندگی‌شان سی صد سال است و درد و آفت کم دارند [۷]."

۱. ارباب [۱. آ (ع ص ، ا) ج رب (منتهی الارب) (اقرب الموارد). رجوع به رب شود. خدایان. پروردگاران. (دهخدا، ذیل «ارباب»).

رب پروردن کودک را تا بالغ گردد. (از منتهی الارب) (از اقرب الموارد) (از متن اللغة). پروردن. (دهار) (تاج المصادر بیهقی) (مصادر اللغة روزنی) (مجمّل اللغة). تربیت کردن. حفظ و نگهداری کردن، و فی الحدیث: لک نعمه تربها. (از متن اللغة)... (دهخدا، ذیل «رب»)

و بیشتر مردم و گوسفندان (چهارپایان اهلی) در آن چهار زمستان می‌میرند. سرانجام، در زمستان چهارم به نفرین مزدیستان ملکوس می‌میرد. آن‌گاه مردمان و چارپایان از ورجمکرد که قلعه‌ای است که جمشید به منظور حفاظت مردمان از این باران و سرما ساخته است، بیرون می‌آیند و در جاهای مختلف اقامت می‌کنند و نسلشان افزایش می‌یابد و از نظر بدن بزرگ‌تر و شایسته‌تر و نیکوکارترند، زیرا که آن دیو نیرومند نمی‌تواند آنان را در کارزار بکشد [۷]."

در ورجمکرد که عمارتی اسطوره‌ای است نیز معنای عمارت و تربیت ملحوظ است؛ بنا در زیر زمین ساخته شده و مراقب تخم آفریدگان است و این باز هم اشاره‌ای نمادین به مفهوم زراعت است؛ مردم در آنجا زاده می‌شوند و پرستاری می‌شوند و از آن به تدریج و با گذشت مدت زمانی بیرون می‌آیند و آن‌گاه که بیرون آمده‌اند، به واسطه آن مراقبت و حفاظت دارای روح و جسمی پرورده و تربیت شده‌اند. در این مثال مفهوم فرهیختن و تربیت نفس آدمیان آن قدر به عمارت آمیخته است که گویی اصلاً جدای از هم نیستند.

۴.۴. عمارت و آبادانی زمین بسته به زراعت و عمارت و تربیت آن کسی است که در او سکنی دارد

"پرسید دانا از مینوی خرد که کدام زمین شادتر است؟"

مینوی خرد پاسخ داد که آن زمین شادتر است که مرد پارسای راست‌گفتار در آن اقامت کند. دوم زمینی که خانه آتشها (آتشکده‌ها) را در آن سازند و سوم آنجا که گاوان و گوسفندان در آن خوابند. چهارم زمین کشت نشده و ناآبادان هنگامی که آن را باز به کشت و آبادانی آورند. پنجم زمینی که لانه حیوانات مودی را از آن بکنند. ششم زمینی که پرستش و آمدوشد ایزدان و نشست نیکان در آن باشد. هفتم وقتی زمین ویرانی را آبادان کنند. هشتم وقتی که از ملکیت بدان به ملکیت نیکان رسد. نهم وقتی که از بر و حاصلی که از آن به دست می‌آید به ایزدان و نیکان و ارزانیان بهره رسانند. دهم زمینی که زوهر و یزش در آن کنند [۷]."

در تک‌تک این عبارات قابلیت‌های عظیم به ظهور می‌رسد و پرورده می‌شود، آن هم به واسطه زراعت و عمارت کردن و آبادانی و پاییدن و مراقبت کردن و سکنی گزیدن نفوس تربیت شده در آن. در این مثال نیز انسانهای تربیت‌شده موجب آبادانی و عمارت جایی دانسته شده‌اند و باز هم شاهدی بر پیوند میان تربیت و عمارت است.

۲۸ تربیت و عمارت: آموزش معماری با تأمل در مفهوم «فرهنگ» نزد قدما

۴.۵. عمارت: صیقل زدن و پروردن ماده (زدودن حشو و زواید)

تا اینجا فرهنگ را در معنای به منصفه ظهور آوردن و صیقل دادن گوهر نفس تبیین کردیم^۱؛ گوهر نفس چون فلزی است که با صیقل خوردن جلا می‌یابد و به آینه مبدل می‌شود. در هر ماده‌ای لعلی نهفته است که برای برآوردن آن نیاز به زدودن حشو و زواید و زنگار است. عمارت کردن در معنای اصیلش نیز نه افزودن رنگ و نقش به ماده، بلکه زدودن و پیراستن ماده از زنگار است. این معنا از فرهنگتن در عمارت در «قصه مری کردن رومیان و چینیان در علم نقاشی و صورتگری» مثنوی به خوبی نهفته است؛

... هر صباحی از خزینه رنگها/ چینیان را راتبه بود از عطا
رومیان گفتند نه نقش و نه رنگ/ در خور آید کار را جز دفع زنگ
در فرو بستند و صیقل می‌زدند/ همچو گردون ساده و صافی شدند
... چینیان چون از عمل فارغ شدند/ از پی شادی دهلها می‌زدند
شه در آمد دید آنجا نقشها/ می‌ربود آن عقل را و فهم را
بعد از آن آمد به سوی رومیان/ پرده را بالا کشیدند از میان
عکس آن تصویر و آن کردارها/ زد برین صافی شده دیوارها
هر چه آنجا دید اینجا به نمود/ دیده را از دیده‌خانه می‌ربود
رومیان آن صوفیانند ای پدر/ بی ز تکرار و کتاب و بی هنر
لیک صیقل کرده‌اند آن سینه‌ها/ پاک از آرزو و حرص و بخل و کینه‌ها
... عقل اینجا ساکت آمد یا مضل/ زانک دل یا اوست یا خود اوست دل
عکس هر نقشی نتابد تا ابد/ جز ز دل هم با عدد هم بی عدد
تا ابد هر نقش نو کاید برو/ می‌نماید بی حجابی اندرو
اهل صیقل رسته‌اند از بوی و رنگ/ هر دمی بینند خوبی بی‌درنگ
... کس نیابد بر دل ایشان ظفر/ بر صدف آید ضرر نه بر گهر
گرچه نحو و فقه را بگذاشتند/ لیک محو فقر را بر داشتند
تا نقوش هشت جنت تافتست/ لوح دلشان را پذیرا یافتست
برترند از عرش و کرسی و خلا/ ساکنان مقعد صدق خدا

غایت عمارت و بلکه هر ساختن و صنعتی باید زدودن حشو و زواید و زنگ از ماده باشد تا ماده هم خود بی حجاب شود و هم ما را بی‌واسطه به ما نشان دهد. با صیقل دادن ماده است که ماده چون

۱. برهان قاطع، ذیل «گوهر».

گوهری از صدف بیرون می‌آید و فرهیخته می‌شود. این فعل از عهده معمار یا صانع برمی‌آید؛ معمار هم باید خود اهل صیقل باشد و هم از ماده دفع زنگ کند. چنان که پیش از این بیان شد، غایت تربیت نیز دفع زنگ از گوهر نفس و صیقل دادن آن است.

معنای فرهنگ یا پروردن را در صنعت نیز می‌توان یافت و این بعید نیست، چرا که عمارت و صنعت از چند نظر به هم مربوط هستند. نخست آنکه اگر صنعت را در معنای وسیع آن پیشه یا حرفه بدانیم [۹]، عمارت به معنای حرفه یا پیشه آبادان کردن نیز ذیل آن خواهد آمد. دوم آنکه در صنع نیز فرا آوردنی رخ می‌دهد و بنابراین، صنعت نیز همچون عمارت از اقسام مظاهر فرهنگ است. اکنون به شرح این معانی و نسبت صنعت به طور عام با تربیت می‌پردازیم.

۵. فرهنگ و صنعت

اگر فرهنگ را به معنای عام پروردن و تربیت و از قوه به فعل آوردن بگیریم، آن گاه فرهنگ با صنعت به معنای هنر^۱ ارتباط می‌یابد [۱۰]. معادل صانع در فارسی کار نیک‌کننده است و او را دست‌کار یا پیشه‌ور نیز گویند.^۲ عبارت «دست‌پرورده»^۳ که واژه‌ای فارسی است نیز معنای صنایع و صنعت را از یکسو و تربیت را از سوی دیگر دارد.^۴

انسان به واسطه ممارست و مراقبت می‌تواند قوه‌ای در ماده‌ای را به ظهور رساند و دست‌پرورده‌ای ایجاد کند. صانع نیز کسی است که نفسی پرورده و تربیت‌شده دارد و از این رو، می‌تواند قوه موجود و

۱. در کارنامه اردشیر پاپکان چنین آمده است: «به یاری یزدان، به چوگان و اسواری و چترنگ و نوردشیر (نرد) و دیگر فرهنگ، از ایشان همگی چیره‌ورد (نبرده، آزموده) بود». در اینجا نیز فرهنگ عین هنر به معنای امروزی آن است. کارنامه اردشیر پاپکان، ترجمه صادق هدایت، صص. ۱۷۴-۱۷۲.

۲. «صانع عربی‌در، فارسیده کار نیک‌کننده» یا «صانع و محترف عربی‌در، فارسیده دست‌کار و پیشه‌ور» (جعفر افندی، رساله معماریه: متنی از سده یازدهم هجری، ص. ۲۱۷).

۳. دست‌پرورده [دَ پَ رُ وَ دَ / دَ] (ن مف مرکب) دست‌پرور. دست‌پرورد. تربیت‌شده به دست دیگری. مرثا: دست‌پرورده فلان کس بودن؛ صنایع فلان بودن. تربیت‌شده فلان بودن. (دهخدا، ذیل «دست‌پروردگی»).

۴. صنع [ص] (ع ا) کار. || کردار. (منتهی‌الارب). || مصنوع. ساخته ... || نیکو پرورش یافتن جاریه تا فربه شود. (منتهی‌الارب). (دهخدا، ذیل «صنع»).

صنعة [ص ع] (ع ا) صنیعت. هنر (منتهی‌الارب). || کار. (منتهی‌الارب) (مهذب الاسماء). || برآورده. يقال: هو صنیعتی؛ یعنی او را من خود از برای خود ساخته و برآورده‌ام. (منتهی‌الارب). پرورده و تربیت‌شده کسی... (دهخدا، ذیل «صنعة»).

صناعة [ص ع] (ع ا) صناعت. پیشه. (منتهی‌الارب). پیشه. کار. (غیاث اللغات). رجوع به صناعت شود. || مصنوع. ساخته. پرورده... (دهخدا، ذیل «صناعة»).

۳۰ تربیت و عمارت: آموزش معماری با تأمل در مفهوم «فرهنگ» نزد قدما

پنهان در مادهٔ صنع را «ببند» و آن را فرا آورد و آشکار کند. به صانعان «اهل صنعت» نیز می‌گویند و در این اصطلاح اهل شدن نیز تأثیر ظریفی از فرهنگ و تربیت و پروردن وجود دارد.

۶. فرهنگ و اهلیت

"اهلیت [آلی ی] (ع مص جعلی ، امص) سزاوار بودن. لیاقت. شرافت. (غیاث اللغات) (آنندراج). شایستگی. لیاقت. قابلیت. سزاواری. استحقاق. (ناظم الاطباء)..."^۱

شایستگی و سزاواری مقامی است که در اثر تربیت حاصل می‌شود. اهل صیقل حقیقی در حین صنعت و عمارت و پروردن امور خارجی دائماً مشغول صیقل دادن و پروردن درونی نیز هستند و این امر در آنها شایستگی و لیاقت ایجاد می‌کند. اما لیاقت چه؟ لیاقت «دیدن» صورت بالقوه در هر چیز.

۶.۱. ویژگی فرهیختگان و اهل صیقل: اهلیت دیدن صورتی بالقوه در هر چیز

در تلقی قدما مردم با نظر کردن به هر شیء قادرند در مرتبهٔ خیال خود، اصل آن شیء یا همان صورت لطیفش را از مادهٔ آن برآهنجند؛ یعنی به کمک قوهٔ متخیله هر چیز را صیقل دهند و ماده را از صورت زدوده و صورت مجرد هر چیز را در نفس خود جای دهند.^۲

"و چون مردم صورتهای نطقی و کتابتی و صنعتی را بر هیولای آن پدیدآورنده است و مر صورتهای محسوسات را به قوت متخیله از هیولای آن برآهنجیده است و اندر قوت حافظه مر او را نگاه دارنده است و مر صورتهایی معلوم را اندر نفس خویش جای دهنده است بی‌آنکه صورت معلومی را اندر او با صورت معلومی دیگر بیامیزد، پدید آمد که نفس مردم مکان صورتهای مجرد است [۱۱]."

«برآهنجیدن» که مشابه لفظ «فرهنگ» و «فرهنج» است، همان چیزی است که امروزه با لفظ عربی «استنباط» آن را می‌شناسیم.^۳ قوهٔ استنباط؛ یعنی قوهٔ تعقل و انتزاع کردن صورت غیرمادی از ماده. این قدرت نزد اهل صنعت و معماران اهل صیقل یا فرهیختگان در مرتبهٔ دیگری هم وجود دارد و آن این است که چون «اهل» صیقل‌اند؛ یعنی مدام مشغول صیقل زدن درونی و استنباط بیرونی است و به این کار خو کرده است، دیگر قادر است در هر مادهٔ به ظاهر بی‌صورت، قوه یا صورت بنای

۱. دهخدا، ذیل «اهلیت».

۲. ناصر خسرو در متنی که در ادامه می‌آید توضیح می‌دهد که «به خاطر آوردن» چیزهایی که روزی دیده‌ایم به این سبب است که صورتهای آن اشیاء را از مادهٔ آنها منتزع کرده‌ایم و آن را در نفس خود جای داده‌ایم و بنابراین، وقتی آن شیء را دوباره می‌بینیم صورت متعین را با صورت قبل مطابقت می‌دهیم و آن را بازمی‌شناسیم و به یاد می‌آوریم.

۳. در برخی از لغتنامه‌ها «استنباط» را معادل عربی «فرهنگ» آورده‌اند. جالب است که استنباط به معنای بیرون کشیدن آب از دل زمین و استخراج معدن است.

آینده و مطلوب را «ببیند» و ماده را برای رساندن به آن صورت بپرورد و آن را از حشو و زواید بپیراید و صیقل دهد و صورت مطلوب را به ظهور برساند:

برون آری به تدبیر و به فرهنگ/ رواق و منظر و ایوانی از سنگ^۱

معمار اهل فرهنگ وقتی به سنگ یا هر ماده‌ای نظر می‌کند، در آن صورت نهایی و مطلوب را می‌بیند و با زدودن حشو و زواید ماده صورت مطلوب را آشکار می‌کند.^۲

اهل صیقل حقیقی، ورای این دو مرتبه، نه تنها قادرند صورت را از هیولی برآهنجند یا صورت مطلوب ماده را به ظهور برسانند، بلکه قادرند در هر صورت مطلوب صورتگر حقیقی آن را هم ببینند:

هر آنچه آفریده است ببیننده را/ نشان می دهند آفریننده را
مرا هست بینش نظرگاه تو/ چگونه نبینم بدو راه تو
تو را بینم از هر چه پرداخته است/ که هستی تو سازنده و او ساخته است
همه صورتی پیش فرهنگ و رای/ به نقاش صورت بود رهنمای^۳

۷. غایت فرهنگ: اهلیت تربیت کردن

از همه آنچه گفتیم، این نتیجه حاصل شد که فرهنگ، تربیت، زراعت و صنعت به‌طور کلی و عمارت به طور خاص، پیوندهای ظریفی دارند و همه این افعال متوجه یک مقصود است و آن اهل کردن است و آنچه حاصل این افعال است، پرورده و مأهول است.^۴

اهل کردن خود موكول به اهل شدن است و اهل شدن حاصل تربیت شدن. کسی که گوهر درونی خود را صیقل داده و صنعت و هنری را آموخته و در این کار مداومت به خرج داده است، به مقامی

۱. وحشی

۲. فروخواندم مر آن فرمان به‌فرهنگ/ کلیدم ز آهن آمد آهن از سنگ. این بیت نظامی تمام معنای فرهنگ را در خود دارد. فرهنگ قوه استنباط و تدبیر است که به کمک آن می‌توان قوه و صورت مطلوب را تشخیص داد و به مغز و کنه چیزها راه یافت.

۳. نظامی

۴. عمارت [ع / ع ر] [ع مص] عماره. مأهول و مسکون گرداندن. (از لسان العرب) (از تاج العروس) (از اقرب الموارد) (از متن اللغة)... (دهخدا، ذیل «عمارت»).

۳۲ تربیت و عمارت: آموزش معماری با تأمل در مفهوم «فرهنگ» نزد قدما

می‌رسد که دیگر نه تنها در ماده، که در وجود دیگر افراد نیز می‌تواند اهلیت و قوه فراگرفتن را ببیند. این مقام همان مقام «مرّبی»^۱ بودن یا «استادی» است.

کسی که به چنین مقام تشخیص و دیدنی نایل شده است را از دیرباز «مرّبی» یا «مرشد» یا «استاد» خوانده‌اند و او کسی است که خود تربیت شده و حالا در مقامی است که می‌تواند دیگران را تربیت کند و او کسی جز کیمیاگر نیست که در مس می‌تواند قوای طلا شدن را بیابد.^۲ "از دید کیمیایی تبدیل فلزات پست به طلا به دست کیمیاگر را می‌توان نسخه بدل تبدیل نفس تباه‌شده‌ای به دست پیر و مرشده دانست. کیمیاگری که در کار خود به درجه استادی رسیده است، در فلز پست امکان «شرافت و تقدیس یافتن» و طلا شدن را «می‌بیند». به علاوه رؤیت او «عملی» است، چنان که در پیر و مرشد که نه تنها به صورت نظری، بلکه به صورت عملی در نفس تباه شده تبدیل ایجاد می‌کند نیز چنین است [۱۲]."

۸. سرانجام

نزد قدما هر چیزی که آفریده شده است، مغزی دارد که ناگزیر باید مغز آن پیدا شود و منفعت‌های خود را به ظهور رساند [۱۳]. معنای «فرهنگ» در لغت فرا آوردن است؛ همین فراوردن معنای پرستاری و خدمت کردن و به جا آوردن ادب نیز دارد. ادب نفس آن است که گوهر آن را از قوه به فعل آوریم، ادب طبیعت همان کشاورزی^۲ است که در آن نیز قوه طبیعت به فعل می‌آید. پس در هر چیز گوهری هست و تربیت فرایند ظاهر کردن آن؛ گوهر نفس آدمی با تربیت و فرهیختن نفس به ظهور می‌رسد، گوهر ماده با صنعت و عمارت و گوهر نباتات با زراعت فراورده می‌شود. معمار و صنعتگری که خود نفس فرهیخته‌ای دارد، اهلیت و قابلیت دارد که مغز نهفته ماده را تشخیص دهد و آن را به ظهور رساند. هر هنرمند در این فراوردن چیزی در خود را نیز به منصف ظهور می‌رساند، پس در هر ساختمانی در اصل دو پروردن نهفته است؛ پروردن نفس و پروردن چیزی خارج از نفس. از این روست که در تلقی گذشتگان عمارت و ساختن از قبیل تربیت بوده است:

خشت اول گر نهد معمار کج/ تا ثریا می‌رود دیوار کج^۳

۱. از ریشه ربّ (پروردگار) و از همین ریشه است تربیت و ...

۲. اگر یکولتور: به جا آوردن ادب طبیعت.

۳. سعدی

- پرتو نیکان نگیرد هر که بنیادش بدست/ تربیت ناهل را چون گردکان بر گنبدست^۱
- هر که اوقات گرامی صرف خودسازی کند/ خانه‌اش ساز است چون جان خانه پردازی کند^۲
- «خودسازی» و سازگاری نیز از جمله ساختن است. اینکه در تربیت نفس و تهذیب^۳ نیز ساختنی رخ می‌دهد، کسی که می‌سازد و چیزی را به منصه ظهور می‌رساند، در واقع، در خود نیز استعدادی درونی را از قوه به فعل در آورده است. پس همیشه دو ساختن وجود دارد: یکی ساختنی در درون و دیگری ساختنی در بیرون.
 - آنچه امروزه از لفظ «فرهنگ» مراد می‌کنیم، یا دستکم یکی از معانی اصلی آن که به سازکار مردمانی برای سکونت در جایی دلالت دارد، ناظر به همین تلقی خودسازی و سازگاری است؛ پروردن و آبادان کردن و عمارت جایی همزمان با پروردن و تربیت نفس رخ می‌دهد و در هر دو مفهوم تدریجی بودن و مراقبت نهفته است. مراقبت از مکان برای آنکه امکاناتش به منصه ظهور برسد و مراقبت از نفس که برای سکونت در آن مکان ساخته شود و بدین ترتیب، «سازگاری» ممکن شود و عده‌ای «اهل» جایی شوند.
- فرهنگ یا تربیت مکان و اهالی‌اش بجز مرور زمان و مداومت به اصالت (گوهر) نفس تربیت‌شونده و گوهر مکان بستگی دارد:

شمشیر نیک از آهن بد چون کند کسی/ ناکس به تربیت نشود ای حکیم کس
باران که در لطافت طبعش خلاف نیست/ در باغ لاله روید و در شوره بوم خس
زمین شوره سنبل بر نیارد/ درو تخم و عمل ضایع مگردان^۴

معمار اهل فرهنگ چون قادر است گوهر درونی هر مکان و ماده را ببیند، در هر جایی اقدام به عمارت نمی‌کند:

گل و سنگ است این ویرانه منزل/ درو ما را دو دست و پای در گل
درین سنگ و درین گل مرد فرهنگ/ نه گل بر گل نهد نه سنگ بر سنگ^۵

۱. سعدی

۲. صائب

۳. «تهذیب» به معنی زدودن حشو و زواید و پیراستن و صیقل دادن در برخی لغتنامه‌ها مرادف «فرهنگ» فارسی آمده است.

۴. سعدی، گلستان

۵. نظامی

۳۴ تربیت و عمارت: آموزش معماری با تأمل در مفهوم «فرهنگ» نزد قدما

• نهایت خودسازی و اهلیت یافتن قابلیت تربیت نفس آدمیان دیگر است که همان استادی است. مقام استادی در هر حرفه و پیشه‌ای نه فقط توانایی بر پروردن آثاری گرانقدر، که توانایی تشخیص و دیدن قوه و اهلیت شاگردی در انسانهای دیگر است. از همه مطالبی که در این مقاله بیان شد، می‌توان نتیجه گرفت که تربیت در هر ساحت عین ساختن است؛ ساختن نفس؛ یعنی زدودن زواید آن و تشخیص قوه‌های آن و شکوفا کردن آن قوا. این درسی است که از کنه فرهنگ ما و معنای فرهنگ در فارسی برآمده است و اگر دغدغه فرهنگ و هویت را داریم، باید این نوع نگاه را در تربیت و آموزش معماران احیا کنیم. تربیت معماران و دیگر اهل فرهنگ و صناعات از آن نظر مهم‌تر است که در واقع، ساختن سازندگان یا پروردن پروردگاران است. هیچ عمارتی به صحت نمی‌رسد، پیش از آنکه صحت‌نفس و اهلیت در اثر تربیت صحیح معمار و صانع فراهم شده باشد. همان قدر که اهلیت معماران بر دست‌پرورده آنان اثر می‌گذارد، در مقابل برپاساختن عمارات نیکو سبب می‌شود نفس معمار نیز مهذب و معتدل و فرهیخته شود. نه تنها معمار بنا را می‌سازد، بلکه عمارت و شهر و آبادی نیز به روزگاران انسان را متنبه می‌کند و می‌پرورد؛ باید فهمید چه بنایی است که قابلیت و صلاحیت متنبه کردن نفس آدمی را دارد. استادی در ساحت معماری تنها توانایی برآوردن بناهای نیک نیست، توانایی تشخیص قوه‌ها در آدمیان از آن بسی دشوارتر است، پس هر آن کس که دستی در عمارت کردن دارد، صلاحیت استادی و تربیت ندارد که قدما گفته‌اند «جای عیسی آسمان است و جای طوطی شاخسار»^۱ [۱۴]، والله اعلم.

مراجع

۱. آشوری، داریوش (۱۳۸۱)، *تعریف‌ها و مفهوم فرهنگ*، تهران: نشر آگه.
۲. کیا، صادق (۱۳۴۹)، *فرهنگ*، تهران: انتشارات وزارت فرهنگ و هنر.
۳. کسروی، احمد (۱۳۲۲)، *فرهنگ چیست؟*، تهران: نشر پایدار.
۴. هایدگر، مارتین و دیگران (۱۳۸۴)، *فلسفه تکنولوژی*، تهران: نشر مرکز.
۵. هروی، قاسم بن یوسف ابونصر (۱۳۹۰)، *ارشاد الزراعه*، تهران: دانشگاه تهران.
۶. تفضلی، احمد (۱۳۴۵)، *رازبجز، یک لغت کهنه فارسی*، نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی تبریز، ش. ۷۹، صص. ۳۳۸-۳۳۴.
۷. نامعلوم (۱۳۷۹)، *مینوی خرد*، ترجمه احمد تفضلی، تهران: توس.
۸. ابودلف (۱۳۵۴)، *سفرنامه ابودلف در ایران*، ترجمه سید ابوالفضل طباطبایی، تهران: نشر زوار.
۹. جعفر افندی (۱۳۷۶)، *رساله معماریه: متنی از سده یازدهم هجری*، ترجمه مهرداد قیومی بیدهندی، تهران: شرکت توسعه فضاهای فرهنگی.

۱. نورالله: اشپز شاه عباس اول. «در بیان آنکه استاد کیست و صفت استاد چیست» در: *ماده الحیوة*: رساله در علم طباطخی، ص. ۱۸۹.

۱۰. نامعلوم (۱۳۱۸)، *کارنامه اردشیر بابکان*، به اهتمام صادق هدایت، تهران: چاپخانه تابان.
۱۱. ناصر خسرو قبادیانی (بی تا)، *زاد المسافرین ناصر خسرو علوی*، تصحیح محمد بذل الرحمن، تهران.
۱۲. نصر، سید حسین (۱۳۸۸)، *علم و تمدن در اسلام*، ترجمه احمد آرام، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
۱۳. سجستانی، ابویعقوب (۱۳۶۷)، *کشف المحجوب*، رساله در آیین اسماعیلی از قرن چهارم، تهران: انتشارات طهوری.
۱۴. افشار، ایرج (۱۳۷۷)، *آشپزی دوره صفوی (متن دو رساله در آشپزی): «کارنامه» و «ماده الحیوه»*، تهران: انتشارات سروش.

15. Kroeber, A. L. and Clyde, K. (1952), *Culture: a critical review of concepts and definitions*, Cambridge.